



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

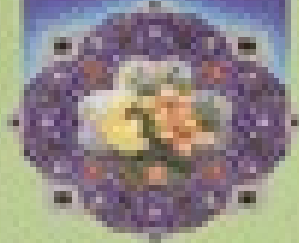
گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مَجَلَّةٌ لِّلْمَدِیْنَةِ الْمَدِیْنَةِ الْمَدِیْنَةِ



در حریم مسجد مقدس جمکران

تألیف: سید محمد عابدین پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در حریم مسجد مقدس جمکران

نویسنده:

سید محمد متین پور

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	در حریم مسجد مقدس جمکران
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	فهرست مطالب
۱۱	تاریخچه ی مسجد صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۱۲	نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مسجد جمکران
۱۳	فضیلت خواندن نماز در مسجد جمکران
۱۵	خوانندگان عزیز به چند نکته توجه فرمایید:
۱۸	نکاتی مهم از حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی درباره ی مسجد مقدس جمکران
۱۸	اشاره
۲۰	۱. مادری که شفای فرزندش را در مسجد جمکران گرفت
۲۲	۲. جوانی که قرار بود پاهایش را قطع کنند
۲۴	۳. بچه ای که عصب دستش قطع و فلج شده بود
۲۶	۴. آتش سوزی و شهدی حسین نابینا در عرفات
۲۸	۵. تشریف در عرفات
۳۰	۶. تشریف در هنگام روضه حضرت زهرا (علیها السلام)
۳۲	۷. دختری که انگشتر نامزدی اش گم شده بود
۳۴	۸. جوانی که چشم هایش را از دست داده بود
۳۶	۹. پیرمردی که در عرفات گم شده بود
۳۸	۱۰. طلبه ای که سرطان حنجره داشت
۳۹	۱۱. پدری که نذر می کند دخترش را به طلبه سید شوهر دهد
۴۳	۱۲. مرحوم کافی فرموده شب اول قبر چه گفتم
۴۴	۱۳. ماشین در راه خاموش کرد و ماشینی رسید

- ۴۵ ۱۴. چطور ما به شما محل نمی گذاریم
- ۴۷ ۱۵. جوانی که از راه رسید و زائران را از مرگ نجات داد
- ۴۸ ۱۶. حفظ زوار از غذای فاسد با لطف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۵۰ ۱۷. زائری که برای خرید خانه اش مبلغ ۲۰ میلیون کم داشت
- ۵۲ ۱۸. گریه برای امام حسین جهت دیدار آقا آیا راهی برای ملاقات هست؟
- ۵۴ ۲۰. جوانی که هشت سال بود بچه دار نمی شد
- ۵۶ ۲۱. محرومیت از مسجد جمکران به سبب یک گناه بزرگ
- ۵۹ ۲۲. شخصی که خانه ای وسیع از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گرفت
- ۶۱ ۱۹. شفای طفل فلج مسیحی با توسل به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۶۳ درباره مرکز

در حریم مسجد مقدس جمکران

مشخصات کتاب

در حریم مسجد مقدس جمکران

سید محمد متین پور

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار دیجیتال: عسل بی غم

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(اَللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بِنِ الْحَسَنِ صَ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اَبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَّلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيْلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيْلًا)

ص: 2

- تاریخچه ی مسجد صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ...6
- نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مسجد جمکران ...7
- فضیلت خواندن نماز در مسجد جمکران ...7
- نکاتی مهم از آیت الله مرعشی درباره ی مسجد مقدس جمکران ...12
1. مادری که شفای فرزندش را در مسجد جمکران گرفت ...14
2. جوانی که قرار بود پاهایش را قطع کنند ...16
3. بچه ای که نخاع دستش قطع شده بود ...18
4. آتش سوزی و مشهدی حسنِ نابینا در عرفات ...20
5. تشریف در عرفات ...22
6. تشریف در هنگام روضه حضرت زهرا (علیها السلام) ...24
7. دختری که انگشتر نامزدی اش گم شده بود ...26
8. جوانی که چشم هایش را از دست داده بود ...28
9. پیرمردی که در عرفات گم شده بود ...30
10. طلبه ای که سرطان حنجره داشت ...32
11. پدری که نذر می کند دخترش را به طلبه سید شوهر دهد ...33

12. مرحوم کافی فرموده شب اول قبر چه گفتیم... 37
13. ماشین در راه خاموش کرد و ماشینی رسید... 38
14. چطور ما به شما محل نمی گذاریم... 39
15. جوانی که از راه رسید و زائران را از مر نجات داد... 41
16. حفظ زوار از غذای فاسد با لطف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... 42
17. زائری که برای خرید خانه اش مبلغ 20 میلیون کم داشت... 44
18. گریه برای امام حسین جهت دیدار آقا... 46
19. شفای طفل فلج مسیحی با توسل به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)... 47
20. جوانی که هشت سال بود بیچه دار نمی شد... 49
21. محرومیت از مسجد جمکران به سبب یک گناه بزر... 51
22. شخصی که خانه ای وسیع از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گرفت... 54

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ)

جمکران در 6 کیلو متری شهر مقدس قم واقع شده و همواره پذیرای زائرینی از نقاط مختلف ایران و جهان می باشد. این مکان مقدس، تحت توجهات و عنایات خاصه امام عصر (علیه السلام) قرار دارد و آن حضرت خود از شیعیان نشان و دوستانشان دعوت کرده و خواسته اند که به این مسجد مقدس روی آورند، زیرا زمین این مسجد دارای شرافت‌یست که خداوند آن را از زمین های دیگر برگزیده است. از همین روی سزاوار است که زائرین عزیز از برکات این مکان مقدس، حداکثر استفاده را ببرند و مراقب باشند و خود را در محضر امام عصر (علیه السلام) بدانند و مسائل فرعی توجهشان را به خود جلب نکنند و از کارهایی که قلب مبارک آن حضرت را آزرده می سازد خودداری کنند. متذکر می گردد که در طول قرون متمادی این مسجد میعادگاه دوستان و علاقه مندان به امام عصر (علیه السلام) بوده و دوستان آن حضرت بهره های فراوان از این مسجد مقدس برده اند. ما هم سعی کنیم در این مکان مقدس، لحظاتی را با آقای خود خلوت کرده و خالصانه برای ظهور مقدس حضرتش دعا کنیم. زیرا بهبود همه چیز، تنها در سایه ی قیام شکوهمند امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امکان پذیر است.

تاریخچه ی مسجد صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

شیخ حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من شب سه شنبه، 17 ماه مبارک رمضان سال 393 قمری در خانه خود خوابیده بودم که ناگهان جماعتی از مردم به

در خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند برخیز و طلب امام مهدی (علیه السلام) را اجابت کن که تو را می خواند.

آن ها مرا به محلی که اکنون مسجد (جمکران) است آوردند. چون نیک نگاه کردم، تختی دیدم که فرش نیکو بر آن تخت گسترده شده و جوانی سی ساله بر آن تخت، تکیه بر بالش کرده و پیری هم پیش او نشسته است، آن پیر حضرت خضر (علیه السلام) بود. پس آن پیر مرا بنشانند.

حضرت مهدی (علیه السلام) مرا به نام خود خواند و فرمود: برو به حسن بن مسلم، که در این زمین کشاورزی می کرد، بگو که این زمین شریفی است و حق تعالی آن را از زمین های دیگر برگزیده است و دیگر نباید در آن کشاورزی کند. حسن بن مثله گفت: یا سیدی و مولای، لازم است که من دلیل و نشانه ای داشته باشم و الا مردم حرف مرا قبول نمی کنند. آقا فرمودند: تو برو و آن رسالت را انجام بده، ما خودمان نشانه هایی برای آن قرار می دهیم و پیش سید ابوالحسن برو و به او بگو حسن بن مسلم را احضار کند و سود چند ساله را که از زمین به دست آورده است وصول کند و با آن پول مسجد را بنا کند.

نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مسجد جمکران

امام زمان (علیه السلام) به حسن بن مثله جمکرانی فرمودند: و به مردم بگو: به این مکان رغبت کنند و آن را عزیز دارند. و چهار رکعت نماز در آن گزارند. دو رکعت اول به نیت نماز تحیت مسجد است که در هر رکعت آن یک حمد و هفت (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) خوانده می شود و در حالت رکوع و سجود هم هفت مرتبه ذکر را تکرار کنند. دو رکعت دوم به نیت نماز صاحب الزمان (علیه السلام) خوانده می شود، بدین

صورت که سوره حمد را شروع می کنیم و چون به آیه ی (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) می رسیم این آیه ی شریفه را صد مرتبه تکرار می کنیم و بعد از آن بقیه ی سوره حمد را می خوانیم، بعد از پایان سوره حمد سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را فقط یک بار می خوانیم و به رکوع می رویم و ذکر (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ) را هفت مرتبه، پشت سر هم تکرار می کنیم و ذکر هر کدام از سجده ها نیز، هفت مرتبه است. رکعت دوم نیز به همین گونه است. چون نماز به پایان برسد و سلام داده شود، یک بار گفته می شود: (لا اله الا الله وحده) ، و به دنبال آن تسیحات حضرت زهرا (علیها السلام) خوانده شود و بعد از آن به سجده رفته و صد بار بگوید: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ)

فضیلت خواندن نماز در مسجد جمکران

آن گاه امام مهدی (علیه السلام) فرمودند: هر کس این دو نماز را در این مکان بخواند، مانند آن است که در کعبه نماز خوانده باشد.

حسن بن مثله می گوید: چون من پاره ای راه آمدم، دوباره مرا بازخواندند و فرمودند: بزی در گله ی جعفر کاشانی است، آن را خریداری کن و بدین موضع آور و آن را ذبح کن و روز چهارشنبه گوشت آن را بر بیماران انفاق کن، هر بیمار و مریضی که از گوشت آن بخورد، حق تعالی او را شفا دهد.

وی می گوید: من سپس به خانه بازگشتم و تمام شب را در اندیشه بودم تا این که نماز صبح خواندم و سپس به سراغ علی المنذر رفتم و ماجرای شب گذشته را برای او نقل کردم و با او به همان موضع شب گذشته رفتیم. وقتی که رسیدیم، زنجیرهایی را دیدیم که طبق فرموده ی امام (علیه السلام) حدود بنای مسجد را نشان می داد. سپس به قم نزد سید ابوالحسن رضا رفتیم و چون به در خانه ی او

رسیدیم، خادمان او گفتند که سید از سحر در انتظار شما است. آیا شما از جمکران هستی؟ به او گفتم: بلی، به درون خانه رفتم و سید مرا گرامی داشت و گفت: ای حسن بن مثله، من در خواب بودم که شخصی به من گفت که حسن بن مثله نامی از جمکران پیش تو می آید، هر چه گوید تصدیق کن و بر قول او اعتماد کن که سخن او سخن ماست، و قول او را رد نکن و از هنگام بیدار شدن از خواب تا این ساعت منتظر شما بودم و آن گاه بود که ماجرای شب گذشته را برای او تعریف کردم.

سید بلافاصله فرمود تا اسب ها را زین نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک روستای جمکران رسیدند گله ی جعفر کاشانی را دیدند، حسن بن مثله به میان گله رفت و آن بز که از پس همه گوسفندان می آمد پیش حسن بن مثله دوید، جعفر سوگند یاد کرد که این بز در گله ی من نبوده و تاکنون آن را ندیده بودم، به هر حال آن بز را به مسجد آورده و آن را ذبح کرده و هر بیماری که از گوشت آن خورد با عنایت خداوند تبارک و تعالی و حضرت بقیة الله (علیه السلام) ارواحنا فداه) شفا یافت. حسن بن مسلم را احضار کرده و منافع زمین را از او گرفتند و مسجد جمکران را با چوب و دیوار پوشانیدند، سید زنجیرها و میخ ها را با خود به قم بُرد و در خانه ی خود گذاشت. هر بیماری و دردمندی که خود را بدان زنجیر می مالید، خدای تعالی او را شفای عاجل عنایت می فرمود ولی پس از فوت سید ابوالحسن، آن زنجیرها پنهان گشته و دیگر کسی آن ها را ندید. این بود تاریخ مختصری از مسجد مقدس جمکران و چگونگی بنای آن.

فرمان مقدس حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای تأسیس مسجد مقدس جمکران را علامه نوری در کتاب شریف «نجم ثاقب» صفحه ی 294 و «جنة المأوی» صفحه

خوانندگان عزیز به چند نکته توجه فرمایید:

- 1- یکی از آداب و سنن مردم متدین اصفهان، توسل به اهل بیت (علیهم السلام) است که به همین علت در این استان در طول سال، همیشه مجالس جشن و سرور در ایام میلاد و مجالس روضه و عزاداری در ایام شهادت اهل بیت (علیهم السلام) برپاست.
- 2- در راستای همین هدف یکی از سنت های خوبی که از قدیم توسط علماء و مردم با ولایت اصفهان بنا گذاشته شده، رفتن به مسجد مقدس جمکران به خصوص در شب های چهارشنبه می باشد.
- 3- این مسافرت توسط بعضی از دفاتر زیارتی یا هیئات مذهبی یا بعضی از دوستان امام زمان تدارک دیده می شود.
- 4- معمولاً حرکت اتوبوس ها از اصفهان ساعت 2 بعد از ظهر و برگشت از مسجد مقدس جمکران ساعت 12 شب می باشد به صورتی که اذان صبح در اصفهان باشند.
- 5- هزینه پذیرایی هر هفته زائرین، توسط یک یا چند نفر پرداخت می شود و فقط هزینه اتوبوس با زائرین است.
- 6- زائرین در این سفر زیارتی که حدود 16 ساعت طول می کشد به زیارت حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) مشرف می شوند، سپس در مسجد مقدس جمکران

ص: 9

-
- 1- بر اساس تحقیق که به عمل آمده، کتاب «مونس الحزین» تألیف ابن فثال نیشابوری است. (مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 21) خوشست گر مسافری رسد از سفر *** چه شد که قصد بازشگت از این سفر نمی کنی؟ نگر به خیل سائلان، به سامرا و جمکران *** چرا ز باب خانه ات سری به در نمی کنی؟

نماز امام زمان می خوانند و بعد از مراسم دعای توسل راهی اصفهان می شوند.

7- هر چند این سفر زیارتی در طول سال انجام می شود اما در بعضی از مناسبت ها مثل ایام میلاد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیش از 200 اتوبوس از اصفهان راهی جمکران می شوند و این در حالی است که 40 سال قبل، از اصفهان با یک اتوبوس، زائران به جمکران مشرف می شدند. و جمع زائرین حاضر در مسجد به بیش از 100 نفر نمی رسید.

8- بنده ی حقیر با لطف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، سال هاست که موفق شده ام تمام شب های چهارشنبه در کاروان های مختلف جزو زائرین و خدمت گزاران امام زمان (علیه السلام) باشم (مگر این که در سفر زیارتی حج یا عتبات حضور داشته باشم). و در طی این مدت کرامات و عنایات زیادی از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به زائرین مسجد مقدس جمکران دیده و از زبان زائرین شنیده ام ولی معمولاً از بیان آن خودداری می کردم (مگر در موارد خاص) تا این که بر اثر خوابی تصمیم گرفتم که این مطالب را بنویسم و برای دیگران بیان کنم و این رؤیای صادقه، باعث شد تا این جزوه تهیه شود و در اختیار دوستان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد تا انشاءالله با مطالعه ی آن قلب ها بیشتر متوجه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد.

جمکرانای منزل دلدار من *** جمکران تنها نشان یار من

من گدای تربت کوی تو آم *** حسرت دیدار مد روی تو آم

ترسم که بیایی و من آن روز نباشم *** ای کاش که من خاک کف پای تو باشم

هر کس به رهی جوانی اش پیموده *** من هم در خانه ی شما پیر شدم

هر کس گرفت دست توسل به دامنی *** من دست خود به دامن مهر شما زدم

9- لازم به ذکر است که در این سفر زیارتی، زائرین موفق به زیارت کریمه ی اهل بیت، دختر موسی بن جعفر، حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) می شوند. بانوی

بزرگواری که سه امام بزرگوار (امام صادق، امام رضا و امام جواد (علیهم السلام) شیعیان را تشویق به زیارت ایشان نموده اند (1) به همین علت در این حرم کرامات و عنایات بسیار زیادی اتفاق افتاده است که علماء کتاب های مستقلی در این زمینه نوشته اند و این کرامات را در آن ثبت نموده اند. (2)

و البته زائرین مسجد مقدس جمکران نیز که توفیق حضور در این حرم با صفا را دارند از الطاف خاصه و عنایات این شفیعہ ی بزرگ روز محشر بهره مند شده که اینجانب نیز در جریان بعضی از آن ها قرار گرفته ام ولی فعلاً در این مختصر جای بیان آن ها نیست.

چشم دلم به سمت حرم باز می شود *** با یک سلام صبح من آغاز می شود

قفل دلم شکسته کنار در حرم *** از مرقدت دری به چنان باز می شود

کو چشم روشنی که ببیند در این حرم *** هر روز چند مرتبه اعجاز می شود

ص: 11

1- امام جواد (علیه السلام) فرمودند: پاداش زیارت حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) بهشت است. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: هر کس خواهرم حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) را در قم زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده باشد. و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: خداوند قبر حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) تجلیل گاه قبر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قرار داده است.

2- مراجعه شود به کتاب کریمه اهل بیت تألیف عالم بزرگوار حضرت حجة الاسلام مهدی پور که بیش از 300 کرامت را در این کتاب جمع آوری کرده اند.

این جا بهشت دختر موسی بن جعفر است *** از نفعه شهود و تجلی معطر است

هر شب کنار مرقد تو یک مدینه دل *** دنبال قبر مخفی زهرای اطهر است

نکاتی مهم از حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی درباره ی مسجد مقدس جمکران

اشاره

علما و بزرگان و مراجع تقلید همیشه خود جزء زائرین مسجد مقدس جمکران بوده اند و شیعیان را تشویق به رفتن به این مسجد کرده اند.

حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (رحمة الله) می فرمایند: این مسجد شریف از سال 393 ه.ق تا کنون بیش از هزار سال از تأسیس آن می گذرد و مورد احترام علما و اعلام و محبتین گرام شیعه بوده و کرامات بسیار از این مسجد دیده شده است، و علماء در این زمینه مطالبی نوشته اند. من جمله مرحوم شیخ محمد علی کجونی معروف به قمی در کتاب تاریخ قم در جلد اول و دوم اشاره به کراماتی که در این مسجد اتفاق افتاده دارد و اشخاصی که شرف یاب حضور مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شده اند را نام می برد.

آیت الله مرعشی (رحمة الله) در ادامه می فرماید: حقیر خودم به مکرر کراماتی در مسجد مقدس جمکران مشاهده کرده ام، و موفق شده ام چهل شب چهارشنبه در آن مسجد بیتوته کنم (از شب تا صبح بمانم) و موفق به تکرار این عمل شده ام و جای تردید نیست که این مسجد از مکان های مورد توجه و نزول برکات الهی می باشد و بر من ثابت شده است که حضرت در این مکان رفت و آمد دارند و بعد

از مسجد سهله در کوفه، بهترین مقام و بهترین جایی است که منتسب به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. [\(1\)](#)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

(ذِكْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شِفَاءٌ مِنَ الْوَعَكِ وَالْأَسْقَامِ وَوَسْوَسِ الرَّيْبِ) [\(2\)](#)

ذکر و یاد ما اهل بیت باعث شفا از بیماری های جسمی و روحی است. حضرت آیت الله العظمی بهجت (رحمة الله) فرمودند:

یاد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از اهمّ ضروریات است. ضروریات را ما خلاصه در نان و آب نموده ایم که اگر نباشد از بین می رویم در حالی که اگر یاد خدا و ولی خدا در زندگی ما فراموش شود روح ما از بین رفته و آن نشاط لازم را نخواهد داشت. پس به یادش باش تا اثر این کیمیا را ببایی، قبل از خواندن درس، قبل از خواب، قبل و بعد از هر نماز در هر ثانیه ی عمر شریف یاد آن عزیز سفر کرده را در قلبت زنده کن تا لذت زندگی حاصلت شود.

ص: 13

1- مراجعه شود به کتاب مسجد مقدس جمکران تجلیل گاه صاحب الزمان صفحات 46 تا 48

2- المحاسن ج 1 ص

1. مادری که شفای فرزندش را در مسجد جمکران گرفت

او خانمی است، بی کس، سالمند و فقیر. او از راه تمیز کاری در منازل مردم و خدمت در مجالسشان امرار معاش می کند. این خانم علاقه خاصی به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مسجد مقدس جمکران دارد. لذا هر وقت هزینه این سفر را داشت شب چهارشنبه به جمکران مشرف می شد. او یک بچه دارد آن هم یک جوان حدود بیست سال، یک روز با موتورش با ماشینی تصادف می کند و ضربه مغزی می شود که خودش هم مقصّر بوده است. او بی هوش می شود در حالی که از دهان و بینی او خون می آمده است او را به بیمارستان برده و بستری می کنند. پزشکان نتیجه ی معاینه را این طور اعلام می کنند که فوراً باید کاسه ی سر را برداشته و چند عمل جراحی انجام دهند که دکتر جراح پنج میلیون می خواهد و خرج بیمارستان و دارو و غیره هم حدود هفت میلیون می شود. آن ها را فوری به حساب واریز کنید تا فردا او را جراحی کنیم. مادر هیچ نداشت و کسی را هم ندارد، در فکر فرورفت که چه کند، عقل او راهی را به او نشان داد. تنها راه، راه پناه به کشتی نجات و فریادرس بیچارگان یعنی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. لذا گفت قبول دارم تا فردا که می خواهید عمل کنید، مقدمات عمل را انجام دهید.

تا فردا قبول کردند او آمد از بیمارستان بیرون ماشین در بست گرفت که او را به قم و مسجد مقدس جمکران برد، پس از یکی دو ساعت توقف به اصفهان برگرداند، راننده می گوید او را سوار کردم تا جمکران گریه می کرد و با امام زمان

صحبت می کرد تا به درب مسجد که رسیدیم قبل از آن که ماشین توقف کامل کند درب ماشین را باز کرده خود را از ماشین پایین انداخت و غلتان داخل مسجد شد. همراه او بودم مشغول نماز شد بعد از نماز سر به سجده گذاشته و می گفت: آقا با صد امید بر در این خانه آمدم، آن کنیزی که هر وقت او را دعوت می کردی می آمد و برای مظلومیت مادرت و مصائب آن بزرگوار اشک می ریخت، برای عمه ی سه ساله ات ناله می زد و برای طفل شیر خواره ی جدّت می گریست. حال تنها گشتم، پسر جوانم در بیمارستان بستری است می خواهند او را عمل کنند در حالی که او در حال فوت می باشد تُرا به پریشانی عمه جانت حضرت زینب (علیها السلام) مرا از این پریشانی نجات بده.

پس از دو ساعت به طرف اصفهان حرکت کرده و مستقیم به بیمارستان رفتیم. نزدیک اطاقش شدیم، دیدیم دمِ اطاق عده ای از دکترها و پرستارها و دیگران ایستاده اند در حالی که بعضی ها گریانند با خود گفتم جوان مرده است، ولی وارد اطاق که شدم دیدم جوان روی تخت نشسته در حالی که لیوان شیری می خورد چشمش به مادرش که افتاد گفت: مادر کجا رفته بودی؟ چکار کردی؟ گفت: چطور شد؟ گفت: در آن حال دیدم اطاقم بوی خوشی و روشنایی خاصی پیدا کرد، چند نفر وارد شدند یکی از آن ها برجسته تر بود، پیش آمد، دست مبارکش را روی سرم کشید و فرمود بلند شو تو خوب شدی، مادرت شب های چهارشنبه مهمان ماست و با عزاداری برای مادرمان رفتار او موجب رضایت ما می گردد، حال آمده و مرا به جان مادرم قسم داده، من در خانه خدا وساطت کردم و خدا تو را شفا داد، بلند شو، تو هیچ مشکلی نداری. با مختصر دارو و خدماتی او را مرخص کردند.

با صد امید بر در این خانه آمدم *** اقرار می کنم که تو خوبی و من بدم

مردود تر ز من نبود بنده ای، ولی *** باور نمی کنم که تو مولا زدم کنی

2. جوانی که قرار بود پاهایش را قطع کند

آقای دکتر سعادت که یکی از افراد اطاق عمل بیمارستان آیت الله صدوقی می باشد، این قضیه را نقل می کنند که در زمان جنگ تحمیلی عزیزانی که در جبهه مجروح می شدند آن ها را با هواپیما به شهرها و بیمارستان ها انتقال می دادند منجمله بیمارستان صدوقی.

یک روز عده ای از عزیزان را به بیمارستان ما انتقال دادند طبق معمول گروه پزشکی آمدند و یکی یکی مجروح ها را معاینه و دستورات لازم را در پرونده اش ثبت می کردند و طبق دستور صادره وارد عمل می شدند تا به جوانی رسیدند که او از ناحیه ی دو پا مجروح بود. اطباء متحداً گفتند هر چه زودتر باید دو پایش را از زانو قطع کنیم وگرنه عفونت بالاتر می رود و مجبور می شویم از بالاتر قطع کنیم. این موضوع را به او گفتند او قبول کرد و گفت راضیم به رضای خدا. بعد سؤال کرد چه موقع می خواهید عمل جراحی کنید؟ گفتند: فردا اول وقت، گفت: فردا چند شنبه است؟ گفتند: دو شنبه. گفت: برای سه شنبه عمل کنید، گفتند: عفونت بالاتر می رود باید بالاتر را قطع کرد، گفت: به مسئولیت خودم و نوشته داد. لذا روز سه شنبه خواستند او را به اطاق عمل ببرند، گفت: اول مرا به حمام ببرید، گفتند: آب برای زخم ها ضرر دارد و اطباء اجازه نمی دهند. گفت: من هم به هیچ عنوان در اطاق عمل حاضر نمی شوم، هر چه با او صحبت کردند، حاضر نشد. مجدداً از او نوشته گرفتند و اجازه دادند، لذا همراه او، با برانکاه او را به

طرف حمام برد، از او سوال کرد که چه لزومی دارد که به حمام بروی، در حالی که اینقدر برای شما ضرر دارد؟ در جواب گفت: هر هفته روزهای سه شنبه عازم مسجد مقدس جمکران می شدم، و قبل از حرکت غسل زیارت می کردم، می خواستم طبق هر هفته غسل کنم. او را در حمام بردم کمک کردم لباس هایش در آورد و گفت می خواهد بعد از غسل همان جا نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بخوانم. مرا بیرون کرد، پشت در صدای او را می شنیدم که می گفت آقا پاهایی که در خانه ات حرکت می کرد و با شما درد دل می کرد می خواهند از بدنم جدا کنند تو را به آن آبله های پاهای عمه جانت حضرت رقیه (علیها السلام) اگر صلاح می دانی از خدا شفای مرا بخواه، از این که پاهایم را می بُرند ناراحت نیستم، از این که دیگر نمی توانم در خانه ات راه بروم و برای مادرت و جد بزرگوارت ناله بزنم ناراحتم. از صدای ناله ی او هر کس از آن طرف عبور می کرد، از سوز ناله او می ایستاد. پشت در حمام جمعیت ایستاده بودند و به ناله های او گوش می دادند همه با گریه، برای او دعا می کردند. بعد از دقایقی، دیگر صدایی نیامد همه ناراحت شدند و گفتند شاید از دنیا رفته، به در زدند و خواستند در را باز کنند

نتوانستند، بعد از چند دقیقه جوان در را باز کرد و دوان دوان دوید به طرف اطاقش و درخواست کرد که لباس های شخصی مرا بیاورید گفتند: چطور شد؟ پاهایش را نشان داد، پاهایی که مجروح بود، بدون هیچ گونه زخم و دردی سالم شده بود، گفت: با گفتن یا بقیة الله خوابم برد و در عالم خواب، خدمت آقا حجة بن الحسن شرف یاب شدم، به من فرمودند: تو زائر و میهمان شب های چهارشنبه من هستی، ما کسی که رفتار و کردار و گفتار و اعمالش برای ما باشد، اگر در گرفتاری از ما درخواستی داشته باشد، حاجت او را از خدا درخواست می کنیم.

خوشا به حال کسی که رفتار، نگاه، حجاب و اعمالش مورد رضایت خدا و اهل بیت (علیهم السلام) باشد، زود به حاجت می رسد. لذا لباس های خود را گرفت و گفت می خواهم به جمکران بروم و از آقا تشکر کنم.

تو که درد آشنای اهل دردی *** تو که دست کسی را رد نکردی

بگو حالا که دل هامان شکستی *** دلت می آید آیا برنگردی؟

آیین دست های شما مهربانی است *** این دست ها کرامتشان آسمانی است

خورشیدی و ماه، ریزه خور سفره ی تو *** آند آواره ی محبت تو کهکشانی است

تقویم کل سال، برایم سه شنبه است *** این روزها هوای دلم جمکرانی است

3. بچه ای که عصب دستش قطع و فلج شده بود

شب شهادت یکی از ائمه (علیهم السلام) بود که مصادف با شب چهارشنبه بود. لذا عده ی زیادی آمده بودند دفتر که به جمکران مشرف شوند. یک ماشین تکمیل شد. این بنده ی حقیر افتخار خدمت گذاری آن ها را پیدا کردم. در بین راه یکی از دوستان، آقائی که با فرزندش یا هفت ساله آمده بودند به من نشان داد و گفت او مورد عنایت آقا در مسجد مقدس جمکران قرار گرفته است از او سؤال کن. لذا پهلوی او نشستم و از او سؤال کردم او چنین گفت: که فرزندم بر اثر تصادف عصب دست راست او قطع شد و دستش هیچ گونه حرکتی نداشت، تمام هستی ام را

خرج کردم، چندین بار در بیمارستان‌ها در اطاق عمل رفت ولی نتیجه‌ای نداشت، متحداً اطباء گفتند باید صبر کنیم تا به سن 25 سالگی برسد و قدرت عمل سنگین را داشته باشد تا جراحی شود البته هفتاد درصد احتمال خوب شدن دارد. آوردیم او را در خانه، مدرسه هم می‌رفت و با این امید که انشاء الله در آینده خوب شود.

روزی به یکی از دوستانم برخوردم، از من سؤال کرد که چرا پریشانی؟ قضیه را برای او گفتم، او گفت: شما که همه کاری انجام داده‌اید این کار را هم انجام بده. ما بی کس نیستیم ما امام زمان را داریم که چاره بیچارگان است. و آن این که روزهای سه شنبه کاروان‌هایی به مسجد مقدس جمکران می‌روند عده‌ای گرفتار به زیارت آن بزرگوار رفته و از وجود با برکتش حاجت روا می‌شوند. شما هم این هفته فرزندت را به جمکران بیاور و از آقا شفای او را بخواه انشاء الله نتیجه می‌گیری. از این پیشنهاد خیلی خوشحال شدم و امیدوار، سه شنبه با همین کاروان به جمکران رفتیم. گفتم: پسر امروز می‌خواهم یک حرف راستی را به شما بزنم و آن این که دست تو تا وقتی که قد آقا جان هم بشوی همین طور است چند مرتبه در اطاق عمل رفتی، دستت را شکافتند، نتیجه نداشت. ولی امروز تو را به اینجا آورده‌ام پیش یک آقای دکتری که نه سوزن می‌زند و نه دستت را پاره می‌کند با یک نگاه که می‌کند دستت خوب می‌شود.

این آقای دکتر، مادری دارد که به او خیلی علاقه دارد، باید مثل بعضی وقت‌ها که از من چیزی می‌خواهی و می‌گویم نه، پا بر زمین می‌زنی و گریه می‌کنی و درخواست می‌کنی تا بگیری همان‌گونه عمل کن، و آقا را به جان مادرشان قسم بده تا آقا بیاید و تو را خوب کند. اگر از اینجا رفتیم و آقا نیامد برای همیشه دست

تو همین طور است.

او را تنها گذاشتم و جای دیگر مشغول دعا و زیارت شدم. وقت برگشتن شد، آمدم دیدم چنان گریه می کند و عده ای اطرافش ایستاده اند و در اثر گریه های او گریه می کنند، او هم پا زمین می زند و می گوید آقا دکتر! جانِ مادرت مرا خوب کن آخه بچه ها در مدرسه مرا مسخره می کنند می خواهم لباس بپوشم نمی توانم آقا بیا آقا بیا. او را بغل کردم و با ناراحتی و گریه شدید به طرف ماشین حرکت کردم. گفت: کجا می روی آقای دکتر هنوز نیامده، من نمی آیم. گفتم: انشاء الله هفته آینده، دیگر از آمدنش گذشت.

در حالی که گریه می کرد خوابش برد، آمدم اصفهان او را در جایش خواباندم و خود نیز خوابیدم طولی نکشید از صدایش بیدار شدم و دیدم با دو دست حرکت و بازی می کند همین که دید بیدار شدم دوید به طرف من و گفت: بابا ببین دستم خوب شد، آقای دکتر دستم را خوب کرد. پرسیدم چه شد؟ گفت: یک آقایی در خواب آمد و گفت تو دیشب میهمان ما بودی و مرا به حق مادرم قسم دادی من در خانه خدا وساطت کردم و تو شفا یافتی بعد از آن روز روزهای سه شنبه می گوید من امروز مدرسه نمی روم می خواهم بیایم از آقای دکتر تشکر کنم، آیا من این معرفت را دارم که از آقا تشکر این همه نعمت را به جا آورم.

4. آتش سوزی و مشهدی حسن نایینا در عرفات

در سفری خدمت حجة الاسلام حاج میرزا علی عابدی اهل خوراسگان بودم. ایشان حمله دار و موقع حج واجب خدمتگزار زائرین بود. روزی برایم تعریف کردند که در سال 68 که در عرفات آتش سوزی شد و عده ای از زائران

ص: 20

طعمه آتش قرار گرفتند بین زائرانِ من، یک نفر نایبنا بود به نام مشهدی حسن که با چند نفر از بستگانش آمده بود. وقتی که آتش گرفت چادرِ ما وسط آتش قرار داشت. عده ای از چادر بیرون بودند و عده ای که داخل بودند به بیرون فرار کردند. ولی باز هم چند نفر گرفتار شدند. پس از خاموش شدن کامل آتش، هر کسی به هتل های خود رفت و پس از 24 ساعت هر کس به محل خودش رفته بود، هر کس نبود طعمه آتش قرار گرفته بود. من جمله مشهدی حسن. هر چه گشتند نبود نام او را جزو سوخته شدگان اعلام کردند. پس از دو روز یک ماشین کنار درب هتل توقف کرد و مشهدی حسن از آن خارج شد. پرسیدند کجا بودی؟ گفت: داخل هتل شوید تا بگویم. همه زائرین جمع شدند و او چنین گفت: وقتی آتش چادر را فرا گرفت بستگانم را یکی یکی صدا زدم جوابی نشنیدم مدیر و کارمندان را صدا زدم مرا نجات دهید، اما خبری نشد، نام هر کس را که صدا زدم جوابی نشنیدم، فهمیدم کسی نیست بلند شدم از روی و رفتم به شعله برخوردم برگشتم از پشت سر حرکت کردم حرارت احساس کردم، طرف راست را ادامه دادم باز به آتش رسیدم به طرف چپ رفتم باز هم آتش بود. متوجه شدم همه اطرافم آتش است. از همه جا و همه کس ناامید شدم لذا دو دست روی سر نهادم و آقا و مولایم را صدا زدم (یا بقیة اللہ ادرکنی!) لحظه ای نگذشت، بوی بسیار خوشی را استشمام کردم و با صدای بسیار زیبایی، شنیدم که فرمود: مشهدی حسن تنهایت گذاشتند، دستت را به من بده چند قدم که رفتم بین عده ای قرار گرفتم، سفارش مرا به شخصی کردند و مرا به او سپردند او کمک کرد تا اعمالم را انجام دادم و گوسفندی برایم گشت.

امروز آن شخص از من پرسید: می خواهی پیش رُفقاییت برگردی؟ گفتم: بله.

بدون این که از من سؤال کند که نام کاروان چیست یا اهل کجایی، مرا سوار ماشین کرد و به این جا آورد و گفت این جا هستند و این هم هتل شماس است.

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی *** دل بی توبه تنگ آمد وقت است که باز آیی

دائم گل این بستان شاداب نمی ماند *** در یاب ضعیفان را در وقت توانایی

5. تشریف در عرفات

جوان دانشجوی مسلمان و متدین از خانواده مذهبی از بستگان، جهت ادامه ی تحصیل به آمریکا، در یکی از ایالات مشغول تحصیل شد. پس از مدتی با یک دختر مسیحی آشنا شد و پیشنهاد ازدواج کرد و قبول کردند گفت: من مسلمانم باید اسلام اختیار کنی، قبول کرد لذا او مسلمان شد و با هم ازدواج کردند. روزانه دو ساعت برای او کلاس گذاشته بود و از برنامه های اسلام برای او سخن می گفت تا به بحث امامت رسید و جوان گفت: ما دوازده امام داریم که یازده نفر از آن ها به شهادت رسیده اند. و یکی از آن ها زنده است. وقتی شنید که یکی از آن ها زنده است، گفت: بگو بدانم در کدام کشور و در کجا زندگی می کند؟ دوست دارم او را ببینم و از زبان او حقایق را بشنوم. جوان گفت: او در پس پرده ی غیبت است. در جواب گفت: کسی که در پرده ی غیبت باشد و کسی او را نبیند و نتواند از او سؤالی بکند چه فایده ای دارد و چه سودی برای اُمتش دارد. گفت: همین قدر می دانم هر کسی هر کجای این عالم گرفتار شود و او را صدا بزنند و با یکی از نام هایش، او را بخوانند، می آید و مشکل او را حل می کند و چند

نام آقا را به او یاد داد، منجمله: (یا بقیة الله). گفت: من از این نام خیلی خوشم آمد در این رابطه بیشتر صحبت کن تا آن جا که در توان داشتم برایش گفتم.

زمان حج فرارسید. گفتم: یکی از اعمال دین ما، حج است. که حتماً امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان حج در عرفات هستند. گفت: مرا ببر. قبول کردم. به مکه رفتیم سپس به عرفات، مشعر و منا رفتیم. آن جا جمعیت فوق العاده ای بود به طوری که اختیار راه رفتن دست خود ما نبود. در حالی که موج جمعیت ما را از این طرف به آن طرف می بُرد دستش از دستم رها شد و جمعیت مرا از یک طرف و او را از طرف دیگر بُرد. او را گم کردم خیلی پریشان شدم و هر چه صدا زدم خبری نشد. با پریشانی گوشه ای نشستم با خود گفتم خدایا چه کنم اگر پیدا نشود جواب پدر و مادرش را چه بگویم. او زبان نمی داند، چنین جمعیتی تا به حال ندیده ممکن است از ترس و فشار جمعیت زیر دست و پا آسیبی به برسد یا تلف شود. یک لحظه به ذهنم آمد شاید همسفرهایمان که او را می شناختند او را ببینند و ببرند زیر چادرمان. لذا رفتم به طرف چادر، آن جا هم خبری نبود. فوق العاده ناراحت زیر چادر نشستم در حال پریشانی و ناراحتی یک وقت دیدم پرده ی چادر عقب رفت و همسرم وارد شد و مرا صدا می زند که بیا بیا از این آقا تشکر کن دویدم گفتم از کدام آقا، باهم از چادر بیرون آمدیم کسی نبود، پرسیدم چه کسی؟

گفت: آقایی که مرا به اینجا آورد. زمانی که دستم از دست تو جدا شد خیلی وحشت کردم و هر چه شما را صدا زدم خبری نشد. از ترس قلبم در حال ایستادن بود در همان حال به یادم آمد که گفتم امام دوازدهم زنده است و هر کجای دنیا که گرفتار شویم دست روی سر نهاده و یکی از نام های او را می بریم او می آید و ما را از گرفتاری نجات می دهد. لذا دو دستم را روی سرم گذاشتم و نامی را که

خیلی به آن علاقه مند بودم نام بُردم. یک صدای ملیحی شنیدم که با زبان خودم نام مرا صدا زدند و فرمودند: پشت سر من بیا. چنین کردم و دیدم از هر طرف که می روند راه بر ایشان باز می شود و بدون هیچ مشکلی عبور می کند. تا اینجا رسیدیم به من فرمودند: اینجا چادر شماس است. همسرت زیر چادر در انتظار شماس است. به من ثابت شد که دین شما عالی است و امام شما هم مشکل گشای مردم است.

فدای آن کسی که پیرو امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است تا هر وقت از او مددی بخواهد به او کمک رساند.

ای امیر عرغه، دست من و دامانت *** جان به قربان تو و گردش آن چشمانت

6. تشریف در هنگام روضه حضرت زهرا (علیها السلام)

مرحوم حضرت حجة الاسلام منصور زاده که از منبری های طراز اول استان اصفهان بودند فرمودند: یک روز با خود گفتم افتخارم این است که نوکر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستم و خود را جزو سربازان آن بزرگوار به حساب می آورم و پس از یک عمر نوکری و روضه خوانی امام حسین (علیه السلام) و مادرشان حضرت زهرا (علیها السلام) ولی هنوز افتخار دیدار آقا را پیدا نکرده ام چه کنم به فکر رسیدن که مردم جهت حاجتشان به مسجد مقدس جمکران می روند، من که حاجتم دیدار خودشان است. لذا به مسجد مقدس جمکران رفتم و در قنوت نماز با حال توجه می گفتم (اللَّهُمَّ ارزقنی) زیارت حجة بن الحسن روحی له الفداه. مدتی کارم این بود و با توجه به این که هر روز شعله عشق امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دلم افزون تر می شد، شب های دیگر هم در دل شب زیر آسمان همان نماز و همین ذکر را انجام

می دادم تا یک شب در عالم خواب شرف یاب شدم خدمت بزرگی، به من فرمود: برو در مجالس امام حسین (علیه السلام) تا به حاجتت برسی. پرسیدم: کجا و چه وقت؟ فرمود: زمانی که روضه خوان، روضه ی حضرت زهرا (علیها السلام) را می خواند.

دو روز بعد شخصی آمد و از من دعوت کرد که پنج روز روضه دارم و می خواهم شما یکی از گویندگان باشید. قبول کردم. طبق معمول روز پنجم متوسل به حضرت زهرا (علیها السلام) شدم. روبروی منبر ایوانی بود که دو نفر از رفقا با فاصله نشسته بودند. همین که وارد روضه شدم و نام حضرت زهرا (علیها السلام) را بردم، متوجه شدم که در ایوان بین آن دو نفر آقایی بسیار با عظمت نشسته و شال سبزی به گردن دارد و روضه که می خوانم که حضرت را بین در و دیوار گرفتار کردند و محسن او را شهید کردند دیدم آن بزرگوار آن چنان اشک می ریزد و به صورت می زند و ناله مادر مادر می کند. با خود گفتم: از منبر که پایین آمدم می روم و دست او را می بوسم و از او درخواست می کنم که در حقم دعا کند، که پایین آمدم و به طرف ایوان رفتم ایشان را ندیدم از آن دو نفر سراغ گرفتم گفتند کسی اینجا نشسته بود ما کسی را ندیدیم. متوجه شدم که آقا و مولایم بوده است. حالم بد شد و از هوش رفتم، مرا بهوش آوردند که چه شده، گفتم: آقا حجة بن الحسن العسکری این جا تشریف داشتند و در مصیبت مادرشان حضرت زهرا (علیها السلام) گریه می کردند.

بیا با هم خدامان را بخوانیم *** به حق مادرت زهرا (علیها السلام) بخوانیم

کنار علقمه این جمعه مولا *** به جای ندبه عاشورا بخوانیم

7. دختری که انگشتر نامزدی اش گم شده بود

دلیل بر این که آقا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در همه جای عالم و در همه اوقات شبانه روز تشریف دارند و هر کس به وجود مقدس شان متوسل شود جواب می دهند. یک هفته در ماشین جمکران راجع به عنایات و کرامات آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و از امداد های غیبی آن بزرگوار برای زائران صحبتی داشتم که در گرفتاری ها هر کجا به آن عزیز متوسل شوید از وجودشان بهره مند خواهید شد.

چند هفته بعد دختر خانمی که از محارم من است، به من گفتند: آن چه درباره آقا گفته اید صحیح است، چون من با توسل به ایشان به حاجتم رسیدم. سؤال کردم ممکن است قضیه را بیان کنید. چنین گفت: مدتی قبل با جوان متدینی ازدواج کردم در حال نامزدی هستیم، صبح جمعه گذشته نامزدم از من دعوت کرد که چون امشب میهمان دارند من هم آن جا باشم، قبول کردم و رفتم. شب میهمانی برقرار شد. حدود ساعت 12 شب قرار شد مرا به منزلمان برسانند، به همین منظور تا درب منزل همراهی ام کردند و برگشتند. من داخل منزل شدم، همه خواب بودند، وارد اطاقم شدم جهت استراحت و ناگهان متوجه شدم که انگشتری نامزدی ام در دستم نیست. با توجه به این که سر سفره ی شام در دستم بود. خیلی پریشان شدم از این که یکی انگشتری نامزدی ام نیست و دیگر این که آیین بخت که اگر آسیبی به آن ها برسد بسیار حرف و ناراحتی ایجاد می شود. غیر از مادیات آن، متحیر بودم که چه کنم. آیا پدر و مادرم را صدا بزنم، این وقت شب چه کنم یک لحظه به ذهنم آمد که شما گفتمی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گره گشا است. رفتم وضو گرفتم سجاده پهن کردم، ایستادم به نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

در حالی که اشکم

ص: 26

سرازیر بود. بعد از نماز سر به سجده نهادم و آقا را به پریشانی عمه جانیشان قسم دادم که مرا از این پریشانی نجات دهند اگر پدر و مادر و دیگران مطلع شوند اول ناراحتی هاست. پدر و مادری که با چه ناراحتی ها مرا به این مرحله ی زندگی رساندند مشکلات برایشان ایجاد خواهد شد. در همان لحظات در عالم خواب و بیداری، بزرگواری به من فرمود: بلند شو و برو به در منزل. با خود گفتم: این وقت شب حتماً خیالاتی شده ام و راه خودم را ادامه دادم. این مرتبه آقا را به آن گوشواره شکسته مادرشان قسم دادم و نالیدم و از آن عزیز نجات طلب کردم. باز آن مسئله هر چه بود، تکرار شد، و همان شخص با حالت ناراحتی به من فرمود مگر نگفتیم برو دم در.

این بار بلند شدم و رفتم. درب را باز کردم و وارد کوچه شدم. ترس و وحشت مرا فرا گرفته بود، سریع برگشتم و باز سر سجده و ناله گریه ام را شروع کردم و این بار آقا را به عمه کوچکشان حضرت رقیه (علیها السلام) و پریشانی او در خرابه شام قسم دادم که برای بار سوم آن مسئله تکرار شد ولی آن شخص با عصبانیت فرمود: مگر نمی گوییم برو دم در. این بار با امیدواری و با آرامش کامل وارد کوچه شدم، ایستادم و اطراف را نگاه کردم، دیدم چند قدم آن طرف شیء ای می درخشد جلورفتم دیدم انگشتری خودم است. برداشتم و خیلی خوشحال شدم و مجدداً آمدم سر سجاده ام به عنوان تشکر از وجود مقدسش انجام وظیفه کردم.

ما پی نبرده ایم تو را آن چنان که هست *** کاری نکرده ایم به قدر توان که هست

کاری برای آمدن تو نکرده ایم *** اما برای نذر قدوم تو جان که هست

8. جوانی که چشم هایش را از دست داده بود

قبل از این که مسجد مقدس جمکران اینقدر وسیع شود حدود سال 1370 مسجد یک درب کوچک چوبی وسط حیاط باز می شد به زمین وسیعی که در بسته بود. ولی بعضی می گفتند: حضرت را دیده اند که یک بار از این در عبور فرموده اند. لذا بعضی ها پشت این در نماز می خواندند. بنده ی حقیر نیز نزدیک آن در مشغول نماز می شدم. آن زمان حاج آقا خورشیدی دعای توسل می خواندند. همین که دعا تمام می شد، و مردم در حرکت جهت برگشتن بودند. صدای ناله جانسوزی از طرف یک زن جوان از کنار این در به گوش می رسید، که هر شنونده ای را متوقف و گریان می کرد. این برنامه هر هفته ادامه داشت. یک هفته یکی از دوستانم با همسرش با من هم سفر شدند و آمد جهت نماز در همان محوطه. نماز خواندیم و همسر ایشان کنار آن در به نماز ایستاد. وقتی که دعا تمام شد دوستم به من گفت: وقت گذشته، بهتر است برویم. من گفتم کمی صبر کنید حالا صدای جانسوزی می آید. چند دقیقه گذشت و صدای آن دل سوخته به گوش رسید. پس از چند دقیقه حرکت کردیم، دوستم گفت: این ناله و سوز این خواهر آن چنان مرا پریشان کرده که در نماز خودم چنین حالی نداشتم. به اصفهان برگشتیم. فردای آن روز دوستم تلفن کرد و پرسید می دانی این ناله از آن کیست و علتش چیست؟ گفتم: نمی دانم. گفت: خانمم از مادر آن زن سؤال کرده بوده که چه مشکلی دارد که این طور ناله می زند؟ گفته یک سال قبل با جوانی ازدواج کرده چند ماه بعد مسافرت می روند تصادف می کنند و بر اثر حادثه شوهرش از هر دو چشم نابینا می شود. برای درمان همه جا رفته اند حتی خارج

از کشور، تمام زندگی را فروختند و خرج کردند ولی هیچ گونه اثری نداشته است. لذا مدتی است شب های چهارشنبه دست او را گرفته و به این مکان مقدس می آورد. یک گوشه می نشیند و به نماز و دعا می پردازد. همین که دعا تمام می شود او به تنهایی به پایین این در می آید و توسلاتی پیدا می کند برای شفای چشم های شوهرش.

چند هفته ای این مسئله ادامه داشت. وقتی صدای ناله ی او را می شنیدم برای چشم های شوهرش دعا می کردم. تا مدتی که دیگر صدای ناله او شنیده نشد و چند هفته گذشت و دیگر صدایی نیامد. آن دوستم با همسرش یک هفته آمده بودند به او گفتم مدتی است دیگر صدای ناله ی آن زن نمی آید. شب برگشتیم اصفهان، هنوز استراحت نکرده بودیم که تلفن زنگ خورد. گوشی را برداشتم، صدای دوستم را شنیدم که گریه می کرد، پرسیدم چه شده؟ گفت: خانمم در کتاب فروشی مسجد مقدس جمکران آن زن را دیده بود. به او التماس دعا گفته جهت حاجتی، و بعد در حق او دعا کرده بود که خداوند چشم های همسرتان را به او برگرداند. در حالی که اشک او جاری شده گفته: آقا عنایت کرده و چشم های همسرم را برگردانده است و جوان بسیار مؤدب و زیبایی را به من نشان داد که ایشان همسرم است با چشم های دُرشت و بیبا. گفتم: چه شد؟ گفتند: وقتی برگشتم از نماز، چند قدمی داشتم که به او برسم. او مرا دیده بود، پیش آمد و گفت: همسرم آقا عنایت کرد و چشم هایم را شفا داد. گفتم: چگونه؟ گفت: در حالی که در سجده بودم و می نالیدم و آقا را به جان مادرش قسم می دادم و می گفتم آقا از این که چشم ندارم ناراحت نیستم از این که

این دختر جوان با امید به زندگی، با من آمده است و حال باید عصاکش من باشد، ناراحتم.

تورا به چشم تیر خورده ی عمو جانت از خدا بخواه مرا شفا دهد، یک لحظه دستی به سرم کشیده شد و فرمود: «تو خوب شدی» بلند شدم کسی را ندیدم در حالی که چشم هایم می دید.

مهدی ام من که مرا گرمی بازاری نیست *** بهتر از یوسفم و هیچ خریداری نیست

ای که دائم به دعایی که ببینی رخ من *** تا که خالص نشوی با تو مرا کاری نیست

آیین دست های شما شما مهربانی است *** این دست ها کرامتشان آسمانی است

تقویم گل سال برایم سه شنبه است *** این روزها هوای دلم جمکرانی است

9. پیرمردی که در عرفات گم شده بود

در سال 72 سعادت پیدا کردم موقع حج تمتع مشرف به مکه معظمه شوم. در کاروان پیرمردی روستایی بود که او را استاد علی صدا می زدند. او دائم الذکر بود و حال خوش داشت.

در عرفات اذان صبح دیدم دم چادر نشسته و شدید گریه می کند. به او گفتم چه شده؟ به صورتش می زد و گریه امان صحبت کردن به او نمی داد. تا این که بالاخره به حرف آمد و گفت یکی دو ساعت قبل بیدار شدم وضع ناجوری داشتم از چادر بیرون آمدم و سریع به طرف سرویس بهداشتی رفتم چون فاصله

داشت با سؤال کردن به آن جا رسیدم پس از وضو گرفتن خواستم به چادر برگردم ولی متحیر شدم که از کدام طرف باید بروم از هر طرفی می رفتم اشتباه بود. ناراحتی قلبی دارم که باید هر وقت آن حالت به من دست دهد فوراً قرصی بخورم.

بر اثر ناراحتی و پریشانی، همان حالت قلبی به من دست داد، فوق العاده ناراحت شدم که ممکن است با این وضع از حال طبیعی خارج شوم، کسی هم مرا نمی شناسد. لذا با حالت بیچارگی دو دست روی سر نهادم و متوسل به وجود مقدس آقا و مولایم شدم، زیرا که او چاره ی بیچارگان است. لحظه ای نگذشت که صدای دلنشینی را شنیدم که فرمود: استاد علی چادرت را گم کرده ای؟ عرض کردم: بله. آقا فرمود: دستت را به من بده. دستم را گرفتند، چند قدمی راه آمدم که فرمود: این جا چادر شماست. فکر کردم یکی از هم سفری ها است. داخل چادر شدم که متوجه شدم درست آمده ام. از چادر بیرون آمدم تا تشکر کنم و ایشان را به چادر بیاورم پذیرایی کنم ولی کسی را ندیدم. حال متوجه شدم آقا صاحب الزمان (علیه السلام) بوده اند، همان عزیزی که نجات دهنده ی گرفتارها هستند.

وَ الشَّمْسِ، که بی روی تو من حیرانم *** وَ الفجر، که بی وصل تو در بحرانم

وَ اللَّیْلِ، که بی موی تو روزم تاریک *** وَ العصر، که بی عشق تو در خسرانم

ای امیر عرفه دست من و دامانت *** جان به قربان تو و گردش آن چشمانت

ای امیر عرفه بر سر راهت گردم *** گر بیایی به خدا دور سرت می گردم

10. طلبه ای که سرطان حنجره داشت

یکی از بستگان که در حوزه علمیه مشهد مشغول درس می باشد، گفت: با طلبه ای هم حجره بودم که به سرطان حنجره مبتلا بود، بسیار ناراحت بود و شب ها از درد سینه گریه می کرد و ناله می زد، تا صبح خواب نداشت.

روزی خدمت حضرت آیت الله العظمی میلانی رسیده بود و شرح حالش را به عرض رسانده و از ایشان درخواست دعایی، یا ذکری، یا دارویی کرده بود. آیت الله فرموده بودند: ما بی صاحب نیستیم، آقا داریم. عرض کرده بود که چه کنم؟ فرمود: متوسل به امام زمان ارواحنا فداه شو. سؤال کرده بود به چه طریق؟ فرمودند: چهل نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بخوان. پرسیده بود چهل شب بخوانم یا پی در پی؟ فرموده بودند: قصد این است که چهل مرتبه به آن بزرگوار متوسل شوید.

او می گفت: چون بسیار ناراحت بودم از شب جمعه شروع کردم و تا شب جمعه بعدی چهل نماز را تمام کردم. صبح جمعه اش قبل از اذان از حجره خارج شدم که به نماز جماعت برسم، دیدم وسط حیاط دو نفر ایستاده اند و چنان جذّاب و خوش سیما بودند که مرا شیفته ی خود کردند.

نزدیک شدم، سلام کردم، جواب شنیدم، بعداً مرا با نامم صدا زدند و فرمودند: به برادرم خضر سلام کن. سلام کردم به من فرمودند: می خواهیم به زیارت جدّم آقا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) برویم، می آیی؟ عرض کردم بله آقا در خدمت آن ها وارد ایوان طلا شدیم یک مرتبه متوجه شدم آن دو بزرگوار مانند دو نور وارد حرم شدند و ناپدید شدند به خود آمدم که در چه وضعی هستم. دیدم هیچ

ناراحتی ندارم.

خدمت آیت الله میلانی رسیدم تا جریان را برای ایشان نقل کنم. قبل از این که شروع کنم آقا مرا در آغوش گرفتند و چشم های مرا بوسیدند و اشک ریزان فرمودند: خوشبختی است که توفیق زیارت آقا حجة بن الحسن العسگری را پیدا کرده ای. عرض کردم لحظه ای که در خدمتشان بودم و با نگاهی مرا مورد لطف قرار دادند تمام ناراحتی ها از بدنم بیرون رفت. می گفتم و هر دو اشک می ریختیم. (اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجِ)

خوشا به حال هر آن کس که مبتلای رضاست *** تمام دار و ندار من از رضاست

مریض بستر عشقم شفا نمی خواهم *** که مرهم دلم از نسخه ی و دوی رضاست

خدا عنان دل ما به دست تو *** داده امیر دام تو، اما ز غیر آزاده

11. پدری که نذر می کند دخترش را به طلبه سید شوهر دهد

یکی از دوستانم به نام حاج علی آقا مافی (اهل قزوین بودند، ایشان) هر شب چهارشنبه، کاروان به زیارت مسجد مقدس جمکران می آوردند.

شب عیدی بود که سه روز تعطیل بود. لذا کاروان را بعد از زیارت مسجد مقدس جمکران جهت زیارت شاهچراغ به شیراز بردند، از حقیر دعوت کردند که در خدمتشان باشم. باهم به شیراز رفتیم در حرم دعای توسل توسط حاج آقا تقی مداح کاروان برگزار شد. پس از دعا، آقایی به نام رفیعیان ساکن شیراز آمد

ص: 33

جلو و پرسید شما از جمکران آمده اید؟ گفتند: بله. گفت: به احترام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دوست دارم که میزبان شما باشم. قبول کردیم و به منزل ایشان رفتیم، در جمع این مطلب را تعریف کرد، که فرزند اولِ پسر من به نام زهرا در سن چهار سالگی به مریضی سختی مبتلا شد. به طوری که تلاش تمام متخصصین هیچ گونه اثری نداشت. شبی دکترش گفت: احتمالاً امشب آخرین شبِ عمر او خواهد بود.

پسر من با پریشانی بسیار از بیمارستان به طرف منزل حرکت کرد که در راه به یک مجلس روضه برخورد می کند. به آن جا می رود و روضه خوان، توسل به حضرت زهرا پیدا می کند، او بسیار گریه می کند و به حضرت عرض می کند: فرزندم دختر است و به نام شماست، اگر او شفا پیدا کند نذر می کنم بزرگ که شد او را به یکی از فرزندانِ شما که سربازِ فرزندان، حجة بن الحسن العسگری هم باشد، شوهر بدهم و زندگی او اگر ضعیف باشد مُرّفه کنم.

فردا صبح که به بیمارستان می رود می بیند دکترها و پرستاران دور تخت دخترش ایستاده اند و با او صحبت می کنند و عده ای از آن ها گریه می کنند. سؤال می کند که چه شده؟ می گویند یک مرتبه بچه که فقط ناله می کرد با صدای بلند صدا می زند بابا، «خانم دکتر رفت، بیا از او تشکر کن.» پیش او آمدیم و گفتیم که چه می خواهی؟ گفت: خانم دکتر آمد و بر روی سرم دست کشید و دستم را گرفت و گفت: تو خوب شدی، به بابا بگو نذر ما را فراموش نکنی، او خوب شده بود، طوری که همان ساعت او را مرخص کردند.

پسر من به تهران رفت و کارخانه ای تأسیس کرد و آن جا مشغول کار شد، دختر بچه اش بزرگ شد و به دانشگاه رفت، پدرش نذرش را به دخترش گفت ولی او

قبول نکرد و گفت: من می خواهم با مردی زندگی کنم که تحصیل کرده باشد، دکتر یا مهندس باشد غیر از روحانیون. هرچه که پدرش و دیگران با او صحبت کردند قبول نکرد. لذا مسئله را با یکی از علماء مطرح کردند. او این راه را به آن ها گفت که او را به عقد یک سید روحانی در آورید با قید این که بعداً طلاق گیرد، و به هر کس که می خواهد ازدواج کند. دختر می پذیرد.

روزی پسر از تهران که بر می گشت و در حال عبور از قُم بود، به مغازه ای رفت تا چیزی بخرد، همان جا طلبه ی سیدی را می بیند که او هم قصد خرید داشت و به فروشنده گفت: حساب را بنویسید تا آخر برج که شهریه گرفتم، پرداخت می کنم. طلبه ی سید را صدا می زند و می گوید من حاجتی دارم که به تصمیم شما بسته است، اگر پیشنهاد مرا قبول کنی من هم، هر حاجتی داشته باشی و هر مقدار پول لازم داشته باشی نیاز شما را بر طرف می کنم. طلبه ی سید می پذیرد. باهم به تهران می روند و با خانواده و دخترش در میان می گذارد، همگی قبول می کنند.

دختر را به عقد سید طلبه در می آورند، اطاقی در اختیارش قرار می دهند، او سجاده اش را پهن کرده و از اول شب به نماز و گریه شدید می پردازد. حتی شام و میوه برای او می برند و در کنار سجاده اش می گذارند ولی او لب نمی زند و بعد از یکی دو ساعت هم چنان در همان حالت قرار داشت.

زهره خانم وارد اطاق می شود از او سؤال می کند شما چه مشکلی داری که این گونه گریه می کنی؟ پدرم که به شما گفته هر چه می خواهی و هر مشکلی داشته باشی بر طرف می کند، پدرم گفته اگر خانه بخواهید برای شما می خرد و مخارج ازدواج تان را هم می دهد، اگر چیز دیگری می خواهید بگوئید تا فراهم

کند.

سید طلبه می گوید: 40 شب چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران رفتم و از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همین ها را درخواست کردم و او پدر شما را برای من فرستاده تا خانه و زندگی برایم فراهم کند، زهرا خانم می گوید: پس دیگر چرا گریه می کنی؟ سید می گوید: دیشب چیز دیگری به خواسته ام اضافه شده، و برای آن در خانه ی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متوسل شده ام و گریه می کنم، زهرا خانم می گوید: آن چیست. حرفی نمی زند و می گوید همان کسی که پدر شما را فرستاده از این حاجت من هم خبر دارد و اگر صلاح بداند آن را هم حل خواهد کرد. زهرا خانم باز می پرسد: از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می خواهی من همسر همیشگی شما باشم؟ می گوید: بله. و زهرا خانم با گریه قبول می کند و می گوید: همسری را که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برایم بفرستد معلوم است که عاقبتش بخیر است و فرزندانش صالح و سالم و از مروّجین دین و خدمتگزار مردم خواهد بود.

به نزد پدرش می رود و می گوید: من همین مرد که عاشق امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است را می خواهم، و معلوم است که او فرستاده ی آن حضرت است.

پدر پیشنهاد می کند که سَمْتی در کارخانه به دامادش بدهد ولی او قبول نمی کند و می گوید: آقا مرا به این زندگی رسانده است و من می خواهم درس طلبگی را ادامه دهم و مُبَلِّغ اسلام و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشم. پدر قبول می کند و زندگی بسیار عالی و ماهیانه مبلغ قابل توجهی برای مخارجشان به آن ها می دهد.

در همان لحظه 2 پسر بچه حدود 10 ساله را صدا زد و گفت این ها فرزندان آقا سید می باشند. او درسش را ادامه داده و فعلاً در حوزه ی قم یکی از استاد های برجسته ی حوزه می باشد.

ص: 36

12. مرحوم کافی فرموده شب اول قبر چه گفتم

یکی از دوستانم به نام حاج اصغر عبد یزدان که علاقه ی خاصی به حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا الفداه، و همین طور علاقه به حجة الاسلام کافی (رحمة الله) داشت و از منبر و نوارهای ایشان بهره مند می شد. پس از شهادت مرحوم کافی، یک شب در عالم خواب خدمت ایشان شرفیاب می شود و با این که می دانسته شهید شده، سؤال می کند: که شب اول قبر چگونه است؟ ایشان توضیح می دهد.

دوباره از پُل صراط سؤال می کند، می فرماید: خیلی سخت است و با سختی زیاد باید از آن عبور کرد. سؤال می کند شما چطور رد شدی؟ فرموده بود به راحتی. دوباره پرسید: با این مشکلات چطور به راحتی رد شدید؟ آیا دعایی یا ذکری را گفتید؟ فرموده بود: بله. سؤال کرده بود: لطفاً بفرمایید چگونه و با چه ذکری توانستید به راحتی عبور کنید؟ فرموده بود: ذکر همیشگی را که در دنیا مدام می گفتم و آن ذکر یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادرکنی است. آن جا هم همین ذکر را گفتم و به راحتی عبور کردم.

خستگان عشق را ایام درمان خواهد آمد غم مخور *** آخر طیب دردمندان خواهد آمد

بلبل شوریده دل را از خزان بر گو نالد *** می شود دنیا گلستان، غنچه خندان خواهد آمد

ای چاره ی درخواستگان ادرکنی *** ای مونس و یار بی کسان ادرکنی

13. ماشین در راه خاموش کرد و ماشینی رسید

در سال 1370 روز سه شنبه ای در کاروان خادم المهدی (علیه السلام) عازم مسجد مقدس جمکران شدیم. در بین راه قرار شد مشرف شویم امام زاده مشهد اردهال و بعداً به جمکران برویم. چون بعضی از هفته ها چنین می کردیم. نماز مغرب و عشا را آن جا بودیم و شام همان جا صرف شد سپس برگشتیم و در بین راه ماشین، موتور جام کرد و خاموش شد، وسط بیابان دسترسی به هیچ کجا نبود. هوا هم بسیار سرد بود و شب ها هیچ وسیله ای از آن جا عبور نمی کرد. لذا داخل ماشین شدیم و دعای توسل خواندیم و دست توسل به وجود مقدس آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بُردیم. به طوری که صدای (یا بقیة الله) زن و مرد، ماشین را به لرزه در آورده بود و می گفتیم: آقا میهمان های شب های چهارشنبه ات، گرفتار شده اند، آن ها را دریاب.

ساعتی گذشت از دور دیدیم روشنی چراغ ماشینی دیده می شود. نزدیک تر شد، یک اتوبوس خالی ایستاد در حالی که راننده اش گریه می کرد، نامش سید عباس هاشمی بود. ماجرا را از او پرسیدیم، او در حالی که گریه می کرد گفت: کارم سرویس فلان کارخانه، در کاشان است، منزلم در 20 کیلومتری این جاست، خوابیده بودم که در عالم خواب به من فرمودند بیدار شو و به فلان مسیر برو، عده ای آن جا از میهمان های ما در بیابان منتظرند، آن ها را به جمکران ببر، مردان را می بوسید و می گفت شما از میهمان های آقا امام زمان ارواحنا فداه هستید.

آن شب یک شب کم نظیر بود. در تمام طول مسیر همه ناله می زدند و ذکر یا صاحب الزمان بر لب داشتند. چرا که عنایت آقا را دیده بودند.

سید عباس ما را به مسجد مقدس جمکران و سپس به زیارت حضرت معصومه (علیها السلام) و از آن جا به اصفهان بُرد بدون گرفتن هیچ گونه وجهی و می گفت: شما سفارش شده ی آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستید.

آقا (بَقِيَّةَ اللَّهِ) چاره ی بیچارگان و درماندگان است، لذا هر کجا درمانده شدید، به وجود مقدس و بابرکت (بَقِيَّةَ اللَّهِ الْعَظْم) متوسل شوید تا از غم نجات یابید.

صد قافله دل به جمکران آوردیم *** رو جانب صاحب الزمان آوردیم

دیدیم که در بساطه ما آهی نیست *** با دست تهی، اشک روان آوردیم

14. چطور ما به شما محل نمی گذاریم

یکی از دوستان که حاضر نشد نام او را ببرم، می فرمود: سال هایی است که توفیق و سعادت نصیبم شده به مسجد مقدس جمکران بروم یک حاجتی داشتم از محضر آن عزیز، و چند هفته ای بود که برای حاجتم اصرار و دعا می کردم. به حاجتم نرسیدم خیلی ناراحت شدم، در دلم و با خودم گفتم حضرت به من نگاهی نمی کند و به من لطف و مرحمتی ندارند. از این جهت برای رفتن به جمکران کمی سُست شدم.

شب جمعه ای از من و خانواده ام در 100 کیلومتری اصفهان به نام هرنند، جهت عروسی دعوت کردند. ما رفتیم و شب را آن جا گذرانیدیم و فردا صبح برگشتیم. در بین راه در حالی که سرعت ماشین بیش از حد مجاز بود مانع کوچکی پیش رو بود، خواستم سرعت را کم کنم که نشد، متوجه شدم ترمز ماشین بُریده در حالی

که سرعت زیادی داشتیم آقا را صدا زدم. امداد های غیبی آقا و برنامه هایی که در چنین حالاتی راننده انجام می دهد تا ماشین کم کم از سرعتش کاسته شود تا توقف کند، انجام دادم، بدون هیچ مشکلی ماشین توقف کرد کنار جاده و ایستاد. از ماشین بیرون آمدم و بدون این که آثار ناراحتی داشته باشیم ایستاده و در فکر بودیم که چه کنیم، دیدیم آن طرف خیابان تریلی توقف کرده و راننده آن آمد پیش ما و سؤال کرد که کاری دارید؟ آیا مشکلی هست؟ با این که تعجب کرده بودم که از کجا فهمیده ما مشکل داریم گفتیم: بله. او ماشین را امتحان کرد و رفت جعبه آچار و لوازمات را از داخل ماشین خودش آورد و حدود یک ساعت زیر ماشین بود تا کاملاً درست کرد و تحویل داد. من خیلی خوشحال شدم از او تشکر کردم و هر چه خواستم به او مبلغی پرداخت کنم، قبول نکرد.

هفته ی بعد شب چهارشنبه که به قم مشرف شدم قبل از آن که به جمکران بروم به مناسبتی منزل یکی از مراجع رفتم، یکی از آقایانی که در آن جا کار می کرد به من فرمود: می خواستم به شما تلفن کنم ولی خوشبختانه شما را دیدم. شب قبل در عالم خواب، بزرگی را دیدم که به من فرمودند: به فلانی بگو چطور ما به شما محل نمی گذاریم و به شما لطف نداریم، ماشین را در برگشت از هرند، با آن سرعت حادثه آفرین، ما آن را متوقف کردیم، راننده ی تریلی را ما فرستادیم، مگر می شود کسی به ما متوسل شود یا شب های چهارشنبه به خانه ی ما بیاید، موقع نیاز، به او و گرفتاری هایش، بی تفاوت باشیم. لذا آقا خود را بدهکار کسی نمی گذارد، هر کس یک قدم به طرف آن عزیز بردارد آن بزرگوار چندین قدم بطرف آن شخص می آیند.

و به یاد این جمله حضرت افتادم که می فرمایند:

مادر مراعات حال شما اهمال و سستی نمی کنیم و یاد شما را فراموش نمی کنیم، لذا با اشتیاق بیشتر از قبل، به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، هر هفته، ساعت شمار هستم که شب چهارشنبه فرا رسد و راهی مسجد مقدس جمکران شوم، آن مکان مقدسی که رابطه است بین عاشقان و گرفتاران با امام زمان ارواحنا فداه

15. جوانی که از راه رسید و زائران را از مرگ نجات داد

یک شب چهارشنبه در جمع زائرین بودم و همه منتظر ماشین بودیم همین که از راه رسید همه سوار شدند. راننده ماشین یک شخص حدود پنجاه ساله و قامتی رنجور و ناتوان داشت.

حرکت کردیم و از میمه رد شدیم و ماشین پنچر شد، راننده در پارکینگ جاده توقف کرد و خواست لاستیک ماشین را عوض کند ولی نمی توانست. جوانی آن جا بود، جلو آمد و گفت: اجازه می دهید شما را کمک کنم؟ گفت: بله. در عرض چند دقیقه لاستیک ماشین را به تنهایی تعویض کرد و آماده ی حرکت شدیم. آن جوان گفت: ممکن است مرا با خود ببرید؟ قبول کردیم، او آمد جلو و کنار راننده نشست، کمی که جلوتر رفتیم راننده خیلی خسته و پریشان به نظر می رسید آن جوان به او گفت: من می توانم رانندگی کنم، می خواهید کمک کنم؟ او قبول کرد، جایش را عوض کرد و گفت: من به بوفه می روم و کمی استراحت می کنم، به پلیس راه دلیجان که رسیدیم مرا صدا بزن تا بروم و دفترچه را ساعت بزنم.

به دلیجان رسیدیم، آن جوان که رانندگی می کرد به یک نفر از مسافران گفت برو و راننده را صدا بزن. وقتی که او رفت صدای یاعلی او بلند شد همه برگشتند، صدا زد او مُرده. پلیس را خبر کردند، آمد وارد صحنه شد سراغ آن

جوان را گرفت هر چه گشتیم، او نبود. در آن لحظه دیدیم که پلیس گریه می کند. از او پرسیدیم چه شده است؟ آیا راننده از اقوام شما هستند؟ گفت: نه، آن جوان که رانندگی می کرد فرستاده آقا می باشد، مدتی قبل هم مشابه این اتفاق را داشتیم که ماشین جمکران و زائران آن از مرگ حتمی نجات یافتند.

آمبولانس خبر کردند و او را بردند و پس از ساعتی از طرف آن شرکت راننده ای آمد و ما را به جمکران رساند. اگر امداد های غیبی آن حضرت نبود آن راننده در حال رانندگی از دنیا می رفت و چه بر سر مسافران و دیگران می آمد خدا می داند.

این جا تجلی گاه صاحب الزمان است *** این جا پذیرای همان جان جهان است

چشمان عشاق از فراقش اشکبار است *** از عشق مولا ناله بر پا و فغان است

16. حفظ زوار از غذای فاسد با لطف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

یک هفته آقای حاج اکبر قاسمی یکی از مدیران، که سال هاست خدمتگزار زائرین مسجد مقدس جمکران می باشد. از حقیر دعوت کرد که این هفته با ایشان باشم، رفتم در مغازه ی ایشان، در جمع زائرین بودم، ماشین نبود، معمولاً ساعت 2 بعد از ظهر کاروان ها حرکت می کنند، ساعت 5/2 شد که راننده تلفن کرد که ماشین خراب شده، و هر چه که تلاش کردم نتوانستم آن را آماده کنم و نمی توانم بیایم. حاج اکبر به دیگری تلفن کرد، او گفت از خارج از شهر هستم تا نیم ساعت دیگر می رسم. به دیگری تلفن زدند او قبول کرد و گفت: حرکت کردم ولی هیچ کدام تا ساعت 5/3 نیامدند. عده ای از مسافران رفتند آن تعداد هم که ماندند به خاطر این که ماشین نصف بود و مشکل ایجاد می شد، حاج اکبر

گفتند شما هم بروید و پنجشنبه می رویم که شبِ جمعه را آن جا باشیم. وقتی همه رفتند در همان لحظه هر دو ماشین رسیدند.

از طرف دیگر شام زائران را مردم بانی می شوند، آن هفته هم یک نفر بانی بود که دو روز قبل مقداری مرغ و برنج و روغن، پیش حاج اکبر می آورد و می گوید این ها را برای زائران جمکران غذا تهیه کنید. ایشان هم قبول می کنند و پیش آشپز می برند، آشپز می گوید این مرغ ها کمی بو می دهند و کمی رُب و ادویه جات بیشتر مصرف می کنم تا رفع شود و همین کار را می کنند. نهار را آماده کرده و آورده بودند در مغازه تا ببرند جمکران.

سه نفر از پرسنل شهرداری که نظافت آن خیابان را به عهده دارند، روزهای سه شنبه از حاج اکبر نهار می گیرند، آن روز هم طبق همیشه آمدند و غذایشان را گرفتند و رفتند. بعد از قضیه ی لغو شدن سفر، حاج اکبر غذاها را به آشپزخانه بُردند تا پنجشنبه از آن ها نگهداری شود.

روز پنجشنبه صبح یکی از آن سه نفر پرسنل شهرداری آمد پیش حاج اکبر و گفت: این چه غذایی بود که به ما دادی و آن روز بعد از خوردن غذاها هر سه نفر مسموم شدیم و فوق العاده حالمان بد شد، به طوری که مردم اورژانس خبر کرده و مارا به بیمارستان بُردند. بعد از دو روز من کمی بهتر و مرخص شدم ولی آن دو نفر هنوز در بیمارستان هستند، و یکی از آن ها حال بسیار بدی دارد که ممکن است تلف شود.

آن جا بود که متوجه شدیم در خراب شدن و دیر کردن ماشین های حمل مسافر چه حکمتی وجود داشت و اگر تنها یکی از آن ماشین ها رسیده بود و سفر به جمکران انجام می شد، چه تعداد (حدود 50 نفر) از مسافران از آن غذاهای

فاسد مصرف می کردند. و در بیابان مسموم می شدند خدا می داند چه فاجعه ای پیش می آمد. هیچ چیز در این کار حاکم نبود مگر لطف و مهمان دوستی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). بعد از آن غذاها را داخل چاه ریختند و برای شب جمعه غذا تهیه کردند، و این بود معجزه ای دیگر که همه آن را لمس کردیم.

این جا تسلی بخش جان ها و پناه است *** این جا گدایش به ز شاهنشهان است

این جا گمانم کعبه و بیت الحرام است *** این جا عبادتگاه پیغمبران است

این جا دروس عشق و ایثار و محبت این جا *** این هدیه از مهدی صاحب الزمان است

این در گه از درهای جنت انشعاب است *** این سرزمین نامش همانا جمکران است

17. زائری که برای خرید خانه اش مبلغ 20 میلیون کم داشت

یکی از هفته ها در ماشین، آقایی که نجار است و بیشتر درهای ساختمانی می سازد با ما هم سفر شد. او از زائرین همیشگی جمکران بود، و از ابتدای سفر حال خوشی داشت، با کسی هم تکلم نمی کرد و در حال ذکر گفتن بود. تا برگشتن در همین حالت بود.

یک هفته بعد، شام زائران را تقبل کرد. و من چون حال هفته ی گذشته ی او را دیده بودم متوجه شدم که علتی دارد، از او علت را جو یا شدم، او گفت: منزل از خود نداشتیم، منزل پدر مرحومم را فروختیم و مبلغی از آن، ارث به من رسید.

بعد از کمی گشتن، خانه ای پیدا کردم که از هر نظر مناسب بود ولی برای خرید آن 20 میلیون کم داشتم.

مدتی هر چه فعالیت کردم و به هر کسی که روزم، نشد. خودم و خانواده ام خیلی ناراحت بودیم، چرا که اگر خانه را از دست می دادیم دیگر چنین جایی پیدا نخواهیم کرد. به خانواده ام گفتم ما بی صاحب نیستیم، آقا و مولایمان صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در خانه خدا واسطه قرار می دهیم و از او مدد می خواهیم. هفته ی گذشته آقا را به خرابه نشینی عمه جانشان قسم دادم که می خواهم خانواده ام را از پریشانی و مستأجری نجات دهم، و از او کمک خواستم.

چند روز بعد، آقایی که مجتمع های بزرگی را می سازد، نزد من آمد و گفت: می خواهم درب های این ساختمان را شما برایم بسازید. قبول کردم و بعد از توافق قرار داد بستیم. او مبلغ 20 میلیون چک به من داد و گفت کار را شروع کن و هر وقت هم پول لازم داشتی خبر بده. همان روز رفتم و خانه را خریدم و امروز هم در خانه مستقر شدیم. این هفته آمده ام از آقا و مولایم تشکر کنم و هفته ی آینده شام میهمان های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بانی باشم.

در مسیر جمکران عطر دل انگیز بهشت *** از نفس های تو بویدم ولی نشاختم

غفلت من را ببین یک عمر رخسار تو را *** در همه آینه ها دیدم ولی نشاختم

18. گریه برای امام حسین جهت دیدار آقا آیا راهی برای ملاقات هست؟

دوستی دارم که هر شب چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف می شود. او از ابتدای سفر در حال ذکر گفتن است، و چشم اشک باری دارد. با توجه به این که ایشان را هیچ گاه در جاهای دیگر این طور ندیده ام.

شبی در مسجد مقدس جمکران از او سؤال کردم و او را قسم دادم که چه کرده ای که این حال خوش و اشک چشم برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به شما داده اند. ولی او نمی گفت. با اصرار و قسم دادن، برایم تعریف کرد: من خیلی عاشق دیدار امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودم، از عالمی که یقین داشتم او خدمت حضرت رسیده است سؤال کردم که چه کنم تا شرفیاب شوم؟ گفت: هر روز صبح و شام گوشه ای را انتخاب کن و یکی از مصائب امام حسین (علیه السلام) را در نظر بگیر و خود روضه خوان شو و گریه کن تا موفق شوی.

چنین کردم تا به حاجت رسیدم. خیلی اصرار کردم ولی بیش از این سخنی نگفت، گفت: رفتم نزد آن عالم بزرگوار و علت را سؤال کردم، ایشان گفتند: در این رابطه به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تأسی کرده ای، چون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمودند: یا جدّا! در کربلا نبودم یاری ات کنم، حال، شب و روز برایت گریه می کنم. لذا بر اثر آن لحظه ی دیدار، در مسیر مسجد مقدس جمکران سعی می کنم آرام نباشم و با کسی تکلم نکنم چون از این طریق عنایاتی نصیبم شده است، چرا که بعد از گریه برای آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) جهت ظهور آقا و درخواست جهت حوائج، دعا مستجاب است. به خاطر همین از این راه به حاجت می رسم.

خصوصیات و عنایات امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برایش گفتم. ناگهان به گریه افتاد و گفت: از چهره ات و اعمال و گفتارت پیداست که آبرومند در خانه ی خدا هستی، تو را به جان آن کسی که در مذهب شما مورد احترام است، و به جان آن امام زمانی که از عنایاتش برایم تعریف کردی و گفتمی که او به غیر از مسلمانان نیز لطف دارد، هر کاری و هر دعایی باید بکنی، انجام بده. هر مقدار پول بخواهی به تو می دهم که از این پریشانی نجات پیدا کنم. پرسیدم چه ناراحتی داری؟ پسر بچه ی فلجی را آورد و گفت: سه دختر دارم و یک پسر. در حالی که خیلی گریه می کرد ادامه داد: همه جا برای مداوا او را برده ام ولی گفتند لاعلاج است و از بزرگان مذهب هم کاری بر نیامد.

در حالی که خودم هم بسیار پریشان بودم خواستم بخواهم، ولی با خود گفتم امشب را باید خواب بر خود حرام بدانم. سجاده ای پهن کردم و ایستادم به نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، با چه حالی می خواندم و چه حرف هایی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می زدم. بماند. تا اذان صبح چند مرتبه نماز آقا خواندم و او را به جان مادرشان قسم دادم و عرض کردم: آقا جان اول شب برای این مرد مسیحی از شما گفتم که به غیر از مسلمانان لطف دارید. او اول به شما و بعد به من امیدوار شده، به جان عموجانت که نا امید شد، امید او را نا امید نکن، با همان حال اشک می ریختم و ناله می زدم و آقا را به یک یک اجدادش قسم می دادم، ناگهان صدایی شنیدم.

همه اهل خانه با فریاد یا خدا و یا الله، پسر بچه را بغل کرده و به اطاق من آمدند، مرد مسیحی می خواست پای مرا ببوسد ولی من مانع شدم، گفت: پسر مرا ببین، دیدم به لطف آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، پسرک فلج خوب شده و دور اطاق می دود و مادر و خواهرش از شادی گریه می کنند و به اقوام تلفن می زنند.

صبح آن شب برای آن فامیل، مجلس شادی شد، از لطف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که به من روسیاه آبروئی دادند. پدر بچه از من پرسید که به چه طریقی می توانم از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشکر کنم؟ گفتم اگر قبول کردید، دین امام زمان حق است، به دین او مشرف شوید. مرد مسیحی با کمال میل قبول کرد و او را نزد حجة الاسلام عسکر حیدری که سید بزرگواری است و در مدرسه ای جنب حرم حضرت زینب (علیها السلام) مشغول تدریس است، بردم و ایشان طی مراسمی، با چند نفر دیگر از خانواده و اقوامش به خاطر این معجزه مسلمان شدند.

مرا به غیر تو نبود پناه مهدی جان *** که من گدایم و هستی تو شاه مهدی جان

در انتظار تو شاها گذشت عمر عزیز *** نگشت حاصل من غیر آه مهدی جان

شها فقیرم و مسکین و بر سر راهت *** نشسته ام به امید یک نگاه مهدی جان

به حق حرمت اجداد خود نما نظری *** ز مرحمت به من روسیاه مهدی جان

خمید پشت من از بار معصیت شاها *** نموده ام همه عمر اشتباه مهدی جان

20. جوانی که هشت سال بود بچه دار نمی شد

حدود 12 سال قبل در یک سفر دو روزه با جوانی آشنا شدم. طی صحبت هایی که با او داشتم روزی برایم تعریف کرد که حدود 8 سال است ازدواج کرده و از نظر پزشکی و دیگر معالجات از بچه دار شدن محروم می باشم. پرسیدم کجا ساکنی؟ گفت: در تهران. به او گفتم: من دکتر حاذقی را سراغ دارم به او مراجعه کن حتماً نتیجه می گیری. پرسید کجاست؟ گفتم در مسجد مقدس جمکران در نزدیکی شهر قم که متعلق به آقا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

شب های چهارشنبه عده ای گرفتار و حاجتمند به آن جا می روند و از وجود

مقدس و با برکتش حاجت می گیرند، شما هم نذر کن و چهل شب چهارشنبه به آن جا برو، انشاء الله حاجت روا می شوی. گفت: درباره اش شنیده ام، ولی تا کنون آن جا نرفته ام. از خصوصیات و کرامات آن عزیز تا آن جا که در توانم بود برایش تعریف کردم به طوری که گفت: از همین هفته شروع می کنم.

پس از مدتی یک شب او را در مسجد مقدس جمکران دیدم در حالی که اشک می ریخت. مرا که دید بغل کرد و گفت: الهی فدای این آقا دکتر بشوم که چقدر حاذق و با محبت است و با یک مرتبه مراجعه مشکلم حل شد. اولین سفرم به آقا عرض کردم من به حضرت علی اصغر (علیه السلام) علاقه دارم و خودتان هم می دانید که هر کجا روضه ی حضرت علی اصغر (علیه السلام) خوانده بشود چقدر برای آن مظلوم گریه می کنم. خود شما نیز علاقه خاصی به عموجان کوچکتان دارید، شما را به حق آن عزیز از خدا بخواهید به من فرزندی عطا کند، اگر پسر بود، نامش را علی اصغر می گذارم. طولی نکشید خانمم باردار شد.

مدتی بعد دوباره او را در جمکران دیدم خیلی خوشحال بود و گفت: همین جا بمان. رفت و بعد از مدتی نوزاد سه ماهه اش را آورد، نامش علی اصغر بود، بسیار زیبا بود و گفت: این لطف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و به این وسیله زندگی ما شیرین شده است، همه هفته می آیم این جا، چنان دل باخته ی آقا و این مکان شده ام که روز شماری می کنم برای روزهای سه شنبه و مشرف شدن به این مکان.

آخرین باری که او را دیدم گفتم: چه خبر؟ گفت خدا رحمت کند پدر و مادرتان را، عجب جایی را به من معرفی کردید، حدود 12 سال است که هر شب چهارشنبه مشرف هستم. در این مدت کارگر بودم، صاحب مغازه شدم، خانه نداشتم، خانه دار شدم و اکنون صاحب 2 فرزند به نام های علی اصغر و معصومه

می باشم و این ها همه از لطف آقا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. و تا آخر عمر از این مکان با برکت و به قول شما این آقا دکتري که هر دردی را می تواند علاج کند دست بر نمی دارم. ای کاش از اول زندگیم با این جا آشنا شده بودم.

چشم آلوده کجا، دیدن دلدار کجا؟ *** دل سرگشته کجا، وصف رخ یار کجا

قصه عشق من و زلف تو، گفتن دارد *** نرگس مست کجا، همدمی خار کجا؟

سر عاشق شدنم لطف طیبانه توست *** ورنه عشق تو کجا، این دل بیمار کجا؟

کاش در نافله ات نام مرا هم ببری *** که دعای تو کجا، عبدگنه کار کجا؟

21. محرومیت از مسجد جمکران به سبب یک گناه بزرگ

یکی از همسفرهایم که در طی دو سال آشنایی با هم، همه هفته ها شب های چهارشنبه زائر مسجد مقدس جمکران بودیم، چند هفته ای غیبت داشت، پس از مدتی دوباره با هم همسفر شدیم، به او گفتم کجا بودی؟ نگرانت شدیم. با حالت پریشان و چشمان گریان گفت دعوت نبودم. با اصرار توضیح خواستم گفت: هفته ی اول به این علت موفق به زیارت نشدم که لحظه ی آمدن، دل درد شدیدی گرفتم چند ساعتی وضع بدی داشتم و وقتی آرامش پیدا کردم که زمان گذشته بود و دیگر به اتوبوس نمی رسیدم.

هفته ی دوم، خارج از شهر کار داشتم، صبح به خانواده گفتم تا ظهر کارم تمام می شود و از آن جا به طرف جمکران می روم، شب به خانه برگشتم، همسرم گفت پس چرا جمکران نرفتی؟ تازه یادم آمد که امشب شب چهارشنبه است و قرار بود من امشب مثل همیشه به جمکران بروم. خیلی عجیب بود ولی من به طور کامل فراموش کرده بودم.

هفته ی سوم، آماده ی حرکت شدم که فرزند چهار ساله ام دچار حادثه ای شد و شیشه در پایش رفت و قرار شد همسرم او را به بیمارستان ببرد و من به جمکران بروم ولی فرزندم با اصرار و گریه که باید پدرم همراهم باشد و او مرا به دکتر ببرد، ناچار مجبور شدم او را به بیمارستان ببرم و باز از اتوبوس جا ماندم.

هفته چهارم، آمدم دفتر کاروان که با زائران مسجد مقدس جمکران هم سفر شوم ولی متاسفانه اتوبوس حرکت کرده بود. آمدم دروازه تهران که مسافر یکی دیگر از کاروان ها بشوم ولی هر چه ایستادم اتوبوسی ندیدم و همه رفته بودند. ساعت 5/3 ظهر بود و یک ساعت و نیم از حرکت اتوبوس های جمکران گذشته بود و دیگر ناامید شده بودم، و به قصد منزل بازگشتم.

در راه فرد بسیار محترمی را که از فقر او خبر داشتم دیدم که مقابل داروخانه ای ایستاده است، پرسیدم این جا چه می کنی؟ با حالت پریشانی گفت: فرزندم در بیمارستان بستری است و برای گرفتن داروهای او پول نداشتم آمدم در این محل، آشنایی دارم از او پول قرض بگیرم. ولی او به مسافرت رفته است. حالا نمی دانم چه کنم، چون نسخه خیلی سنگین است، نسخه را از او گرفتم و دارویش را تهیه کردم و به او گفتم من این کار را برای سلامتی و خشنودی آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) انجام دادم و او در حالی که گریه می کرد گفت: اجر شما با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

خواستم تاکسی بگیرم و به خانه برگردم ولی یک لحظه به ذهنم آمد که چهار هفته است هر چه می کنم نمی توانم به مسجد مقدس جمکران بروم. چه خطایی از من سر زده است که این توفیق از من گرفته شده است. حالت عجیبی پیدا کردم و در حالی که اشک می ریختم به سوی مسجدی در آن نزدیکی رفتم. در مسجد با

اشک توبه، نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را خواندم و بعد از نماز، توسل به حضرت علی اصغر (علیه السلام) پیدا کردم و امام زمان را به حقّ جدّشان امام حسین (علیه السلام) و مادرشان حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قسم دادم که مرا ببخشید و دوباره توفیق حضور در مسجد مقدس جمکران را به من بدهید.

حدود ساعت 5/4 بود که به قصد زیارت مسجد مقدس جمکران از آن مسجد خارج شدم و آمدم در مسیر جاده قم ایستادم، فوراً یک ماشین سواری جلوی پای من ایستاد و گفت کجا؟ گفتم می خواهم به جمکران بروم، تا هر کجا مسیرتان باشد می آیم. گفت اتفاقاً من هم به جمکران می روم، با کمال تعجب سوار شدم. در راه از من پذیرایی کرد و هیچ گونه پولی نگرفت. فهمیدم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مرا بخشیده اند و به خانه اش دعوت کرده. آن شب نماز در مسجد جمکران و توسل به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) لذت دیگری داشت.

و در حال نماز و توسل از حضرت درخواست کردم که علت دعوت نشدنم را به من بفهمانید، چند شب بعد یکی از دوستانم را در خواب دیدم که به من گفت: می دانی چرا دعوت نشدی؟ گفتم: نه. گفت آن شبی که عروسی دعوت بودی آخر شب که مرد و زن دور هم نشسته بودند و موسیقی گذاشتند و مردها با هم جلوی زن ها می رقصیدند. تونه تنها آن ها را منع نکردی بلکه خودت هم با آن ها همکاری کردی و چند نفر پشت سر تو گفتند این آقا را ببینید که شب های چهارشنبه به جمکران می رود چه می کند.

و به این علت دل امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به درد آوردی. ما اگر دم از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می زنیم و شب های چهارشنبه مشرف به جمکران می شویم، باید اعمال و رفتارمان هم برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آبرو باشد. با تهیه دارو برای آن شخص دل

امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را به دست آوردی لذا مجدداً از تو دعوت کردند.

شما عزیزی که در حال خواندن این جزوه هستید، در این قصه بیشتر دقت کنید. چرا که متأسفانه در زمانی زندگی می کنیم که بسیاری از گناهان سبک شمرده شده و گناهان کبیره مثل موسیقی و بی حیایی و بی عفتی و اختلاط زن و مرد دیگر اصلاً گناه به شمار نمی رود و این قدر این گناهان عادی و زیاد شده که حتی بعضی از قشرهای مقید و مذهبی جامعه هم، بی اختیار مرتکب این گناهان می شوند، و آن را گناه نمی دانند که بخواهند توبه کنند.

و یقیناً ارتکاب چنین گناهی دل امام زمانمان را به درد می آورد و توفیق بسیاری از اعمال نیک را از ما می گیرد و باعث گرفتاری های زیادی می شود.

وقت تنهایی و سختی ما به پیشش می رویم *** لیک با اعمال خود هر لحظه نیشش می زنیم

22. شخصی که خانه ای وسیع از امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) گرفت

یکی از اقوام نزدیکم که متأسفانه حاضر نشد نام او را ببرم و آدرس منزل را بدهم، سال هاست هر شب چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران رفته و ترک نکرده است، و علاقه ی خاصی نیز به برگزاری مراسم عزاداری دارد. و با آن که خانه ی کوچکی داشت در محرم و صفر یک دهه روضه بسیار باشکوهی بر پا می کرد، با آن که وضع مالی خوبی هم نداشت. عنایت خاصی به مجلس او بود، مردم تا خارج از منزل هم می نشستند.

در آن محل نزدیک این منزل خانه ای بسیار بزرگ بود که صاحبش فوت کرد و بچه ای هم نداشت لذا مجلس ختم آن مرحوم را در منزلش برگزار کردند. من آن

روز، منزل همین اقوام نزدیکم بودم و به دعوت ایشان با هم به مجلس ختم رفتیم. وقتی نشستیم ایشان خیلی به حیاط نگاه می کرد و می گفت: عجب حیاط با صفايي است، این جا مخصوص روضه خوانی است، اگر وضع مالی خوبی داشتم حتماً این جا را می خریدم. به او گفتم: شما وضع خوبی دارید کسی که عشق امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در دل دارد و هر شب چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران می رود از او مدد بگیر و صاحب خانه شو، همه کاره خداست، تمام کلیدها و خزانه های خدا به دست امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

به فکر فرو رفت. هفته ی بعد او را دیدم گفت: روی حرف تو فکر کردم دیدم واقعاً همین است، و این هفته به آقا عرض کردم و انشاء الله برای این درخواست توسل می برم به آقا و ایشان را به اجداد و طفل های جدش قسم می دهم و از دامن پُر فیض او دست بر نمی دارم. خلاصه او گفت: هر شب چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران مشرف می شدم و بعد از نماز همین را درخواست می کردم، شب های دیگر نماز آقا را زیر آسمان می خواندم، روزها را با ذکر یا صاحب الزمان (علیه السلام) ادراکنی به شام می رساندم و هر روز بیشتر از روز گذشته عشقم به امامم بیشتر می شد و امیدوارتر می شدم.

پس از دو سال یک شب، خواب پدر مرحومم را دیدم. از او سؤال کردم به این خواسته می رسم؟ ایشان فرمود: بر اثر این توسلات به زودی به حاجت خواهی رسید توسلات را قطع نکن و به زیارت مرحوم علامه مجلسی هم برو و از او بخواه برایت دعا کند. چنین کردم پس از یک ماه در عالم خواب خدمت سید بزرگواری که در آن عالم رؤیا او را می شناختم، ولی بعد از خواب نمی شناختم شرفیاب شدم. ایشان سندی به من دادند و فرمودند: تعهدات و صحبت هایی که

قابل نبوده ام که کند دعوت کسی *** مولا کریم بود که بی دعوت آمده ام

با غصه های آل عبا گریه می کنی *** در اوج روضه های عزا گریه می کنی

ما با گناه، اشک تو را در می آوریم *** از سوز بی وفایی ما گریه می کنی

19. شفای طفل فلج مسیحی با توسل به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

حاج آقا عبدیزدان از افرادی که هر هفته با ما همسفر بودند و در راه با دعا و توسلاتی که خوانده می شد حالِ خوشی داشتند، خصوصاً نام آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که برده می شد.

ایشان مشرف شده بودند کربلا، زمانی که از سوریه می رفتند کربلا، در برگشت، با رفقای جمکران، به دیدن او رفتیم. ایشان در حالی که اشک می ریخت می گفت: به آقا جونم، فدای آقا جونم. گفتیم خبری است؟ عنایتی به شما شده؟ حرفی نزد. هفته ی بعد که به جمکران رفتیم به او گفتیم: جان امام حسین برایم بگو از حالات، معلوم است عنایتی نصیبت شده، پس از گریه های زیاد گفت: در برگشت سه روز سوریه بودم، روز دوم بعد از ظهر در یکی از خیابان های بالاشهر کاری داشتم، رفتم آن جا، یادم آمد که نماز نخوانده ام، از یک مغازه دار سؤال کردم، مسجد آن نزدیکی کجاست؟ او گفت: در این اطراف مسجدی نیست، می توانید در مغازه ی من نماز بخوانید. قبول کردم.

بعد از نماز، با او به صحبت نشستیم، متوجه شدم که او با این که مسیحی است ولی مسلمانان را دوست دارد، از من دعوت کرد شب را به خانه اش بروم، قبول کردم و رفتم. او درباره ی دین مقدس اسلام از من سؤالاتی کرد و من از

ص: 55

درباره ی این خانه با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کرده ای را فراموش نکن.

هفته ای گذشت و شخص محترم و متدینی خانه ی مورد نظرم را خریداری کرد به من گفت: حاضر هستی این خانه را از من بگیری و خانه ی خودتان که در آن مجلس امام حسین برگزار می کردید را به من بدهید، و تفاوت آن را هر زمان که داشتید به من پرداخت کنید؟ اگر هم میسر نشد مشکلی نیست، من آن را به حساب کسی که مرا مأمور به این کار کرده می گذارم. هر چه اصرار کردم که قضیه را تعریف کن و بگو از طرف چه کسی آمده ای، نگفت و حتی قسم داد که نامی از او نبرم.

و چنان شد که من صاحب آن خانه بزرگ شدم و هر سال در آن منزل مجلس روضه برپاست و امید است که خداوند برای همه آرزومندان به همین طریق میسر بگرداند.

سوگند به هر چهارده آیه ی نور *** سوگند به زخم های سرشار غرور

آخر شب سرد ما سحر می گردد *** مهدی به میان شیعه بر می گردد

ص: 56

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

